



آیت الله جاودان: سلطنت مطلق در گرو نکه داشتن هوای نفس است/ نگذارید جوانی حرام شود

آیت الله جاودان در جلسه اخلاق خود گفت: فقط آدمیزاد می تواند به سلطنت مطلق برسد. هیچ کس دیگری این سلطنت مطلق را ندارد، به شرطی که هوا و هوس و امیال خودش را اداره کند.

آیت الله جاودان در جلسه اخلاق خود گفت: فقط آدمیزاد می تواند به سلطنت مطلق برسد. هیچ کس دیگری این سلطنت مطلق را ندارد، به شرطی که هوا و هوس و امیال خودش را اداره کند.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن زیر مشروح سخنرانی آیت الله جاودان در جلسه اخلاق مورخ 20/3/95 است که از نظر می گذرد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ أَرْوَاحُنَا وَ أَرْوَاحُ الْعَالَمِينَ لِتَرْابٍ مَقْدَمِهِ الْفِدَاءُ وَ لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الان إلى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

در جهان واقع، یعنی در واقعیت عالم یک خدا بیشتر نیست. در واقع سراسر عالم را که بگردی، یک خدا بیشتر نیست. دین آمده است که آدمیزاد از خدایی دست بردارد و آن خدای واحد را بپرستد. همه کوشش دین برای این است که آدم خدای واحد را بپرستد. هیچ خدای دیگری را نپرستد.

خدا یعنی چه؟ خدا یعنی آن کسی که همه کارهای عالم به دست اوست. قطره ای باران بدون اذن او بر زمین نمی چکد. هیچ برگی بی اذن او نمی روید. هیچ نسیمی نمی وزد. هیچ انسانی رشد نمی کند. همه کارهای عالم به دست اوست. اگر گفته می شود لا اله الا الله این را تفسیر می کردند به این که لا موثر فی الوجود الا الله. در عالم وجود هیچ تاثیر گذاری جز الله نیست. شاید باز این هم یک ذره کم است. از ما می خواهند، از همه انسان ها می خواهند که به این برسیم.

همه دستوراتی که در دین داده می شود و از ما خواسته می شود که آن را انجام دهیم، داریم این مساله را تمرین می کنیم و به سوی اینکه در جهان خدای واحد است و هیچ کس دیگری نیست [برویم]. از هیچ کس دیگری، هیچ کاری بر نمی آید. ما به قیامت خواهیم رسید و در قیامت این مساله را می بینیم. شهود می کنیم. لمس می کنیم. درمیابیم. هرچه می توانیم بگوییم کم است. آنجا می بینیم همه کار دست خداست. همه کار.

[آیه 154 سوره آل عمران:] الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ. الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ. همه کارها دست خداست. این در قیامت مشاهده می شود. می خواهند شما با دستوراتی که در دین گفته می شود تمرین کنید و قدم هایی به سوی این بردارید. مثلاً می گویند شما هرچه دلت می خواهد نگاه نکن. ببینی کجا خدا راضی است و کجا خدا راضی نیست. آنجا که راضی است نگاه کن و آنجا که راضی نیست نگاه نکن. این تمرین این است که خدا یکی است.

می گویند بخشی از سال را به روزه بگذران. آقا روزه چیست؟ گرسنگی، تشنگی، بی حالی، گرما، نیست؟ آنچه که شما در روزه سختی بکشی، اگر بکشی؛ برای این است که می خواهیم بگوییم یک دستور آمده. دستور از کیست؟ از آن کسی است که همه کاره عالم است. لا موثر فی الوجود الا الله. من این دستور را عمل می کنم. دارم تمرین می کنم که بگویم جز او خدایی نیست. هیچ کارگزاری در جهان نیست. هیچ موثری در جهان نیست. هیچ مقتدری در جهان نیست. هیچ کسی که بتواند کاری کند نیست. اگر آدم به این برسد به هدف اعلای خلقت رسیده.

در مقابل خدای تبارک و تعالی بادهای جهان، آب های جهان، حرکت ستارگان، حرکت زمین، زلزله ای که در زمین اتفاق می افتد. سیلی که جاری می شود. و همه حوادثی که در جهان اتفاق می افتد، هیچ کدام مقابل خدا نیست. ببینید هیچ سیلی بر خلاف اراده خدا جاری نمی شود. هیچ جا زمین بدون اجازه خدا نمی لرزد. در عالم همه چیز فرمانبر است. جز انسان. انسان تنها موجودی است که در برابر خدا می ایستد. طبیعی است. یعنی به طور طبیعی موجود صاحب شعور است. می گوید من. ماها هم می گوییم من.

مثال می زنیم اگر کسی به من بگوید بالای چشمم ابروست، تمام عمر یادم نمی رود. آخر چرا؟ مگر چه شده بود؟ آمد داخل جلسه. به همه اطرافیان سلام کرد و به من سلام نکرد. من یادم نمی رود. این آن من است. این تنها موجودی است که در برابر خدای متعال می ایستد. اگر آدم به دستورات دینی تن بدهد، کم کم از این منیت کم می شود. می گویند بخشی از پولت را

خمس بده. بخشی از وقتت را به نماز بگذران. بخشی از سلامتی ات را برای روزه بده. به حج برو. شماها حج را ندیده اید. حالا کاری نداریم دست شمر افتاده. اما در هر صورت کل حج سخت است. اصلا خود ساختمان حج سخت است.

مثلا می گویند از کنار یک لاشه یا یک حیوانی عبور می کنی. این حیوان مرده و بوی تعفن می دهد. شما بینی ات را نگیری. عطر نزن. یک پشه آمد روی دستت نشست آن پشه را نکش. هی مقابل آن من من من های آدمی است. همه اش تمرین است. اگر آدم این تمرین ها را درست انجام دهد، یک وقتی به شما داده اند. شصت سال، هفتاد سال، هشتاد سال، بیشتر و کمتر وقت داده اند که به آن برسی. اگر رسیدی، به خوشبختی مطلق می رسی.

خوشبختی مطلق هیچ جا گیر نمی آید. در این عالم همه ما به دنبال خوشبختی مطلق هستیم. دنبال راحتی مطلق هستیم. به دنبال لذت مطلق هستیم. نیست. نمی شود. یک جایی هست که همه این چیزها هست. اصلا آنجا را برای شما ساخته اند. اگر یک ذره اینجا بتوانم دهانه خواسته ها و هوا و هوس های خودم را بگیرم، به آن راحت مطلق، لذت مطلق، دیگر چه بود؟ چندتا گفتم، حالا بگویید سلطنت مطلق، [به اینها می رسم]. آدم آنجا به سلطنت مطلق می رسد. فقط هم آنجا سلطنت مطلق هست. هیچ جای دیگر نیست.

الان امریکا با ادعای سلطنت مطلق بر جهان است. یک کشور کوچکی که به نسبت امریکا کوچک است مقابلش ایستاده و می گوید نه. آنها هم هر کاری می خواهند بکنند، نمی توانند. زورشان نمی رسد. ناوگان هفتم شان را بیست سال است به دریای جنوب فرستاده اند. توانسته اند کاری بکنند؟ نه.

فقط آدمیزاد می تواند به سلطنت مطلق برسد. هیچ کس دیگری این سلطنت مطلق را ندارد. آن به شرطی است که اینجا دهانه هوا و هوس های خودش را نگاه دارد. هوا و هوس او را نبرد. و هوا و هوس و امیال خودش را اداره کند. امیال خودش را خودش اداره کند. اگر او اداره کند، آنجا به آن سلطنت می رسد. اما ما تا می جنیم، یک مرتبه چهل سال می شود. وقتی آدم چهل سالش شد، چند سال است که دارد طبق هوا و هوس عمل می کند؟ سی سال. سی سال است من طبق هوا و هوس عمل کردم. حالا سر چهل سالگی، اگر آدم سر چهل سالگی به عقل برسد، اگر برسد، تازه می خواهد بفهمد که من باید مقابل هوا و هوسم بایستم. آقا من سی سال است عادت دارم. هرچه میل بوده، هر مقدار که میل بوده خوردم. چه کار کنم؟ خیلی سخت می شود.

ای کاش آدم یک کمی عقل رس باشد و زودتر بفهمد. از یک میلیارد آدم یک دانه عقل رس اند. ان شاء الله امیدواریم که دست ما به دامان آنهایی که آنجا به سلطنت رسیده اند برسد و ... یک داستانی هست. اما مطلبش واقعیت دارد. می گویند یک عده از اشرار خواستند یک بنده خدایی را آزار بدهند. ایشان را به یک مجلسی دعوت کردند و بردند و دیدند آنجا مجلس عیش و شراب است. شروع کردند و به زدن و خواندن و مثلا کف زدن (همین کارهایی که در تلویزیون هم برای شما می کنند. چرا انقدر به این سادگی؟ هر جا که یکی دستور کف می دهد شما کف می زنی؟ خب یعنی چه؟ آدم حسابی بکند. می خواهی کف بزنی، می خواهی زنده باد و مرده باد بگویی، آدم یک حسابی بکند. حالا مثلا کف زدن.) ایشان اوقاتش تلخ بود. از قیافه اش معلوم بود تلخ است.

گفتند گر تو نمی پسندی، تغییر ده قضا را. فرمود خب ما تغییر دادیم قضا را. مجلس شان را به هم ریخت. از آنها هستند. امروز هم هستند. در همین کشور ما، جلوی چشم و دید ما هستند. اما خب به ما دست نمی دهند. دست ما به دامان شان نمی رسد. حالا ما معمولا به آنهایی که از این دنیا رفته اند دست دراز می کنیم. از آنهایی که صاحب اختیارند و از این دنیا رفته اند. صاحب اختیاری را هزار بار هم از آنها دیده ایم. بنده که دیده ام. اما حالا یک کمی سخت تر و بالاتر است. دیگر سکوت می کنیم. آقا این پا صد بار دنبال شما راه رفته. یک فکری برایش بکنید.

یک نکته. آقا از بنده و شما گذشته. اما در جمع مان خیلی جوان داریم. نگذارید جوانی حرام شود. اگر به موقع حرکت کنی، به آن دوران سلطنت می رسی. باور کنید. به دوران سلطنت می رسی. در همین عالم. لازم نیست بروی آن طرف. اگر کسی اینجا سلطنت را به دست آورده باشد، آن طرف سلطنت دارد. نداشته باشد، نه. این هم اگر جوان کاری بکند. سن بگذرد دیگر نمی شود.

خب. چه عرض می کردیم؟ عرض کردیم در این دو سال آخر عمر مبارک رسول خدا، ایشان داشت... ما نمی گوییم ایشان داشت فکر می کرد و می خواست این کار را بکند، اینها همه اش دستور خدا بود. هیچ کاری از خودش نمی کرد. قرآن دارد دیگر. من یک کلمه از خودم حرف نمی زنم. اصلا حرف ندارم بزنم. من خودم حرف ندارم بزنم. هرچه حرف است، در دهان من گذاشته اند.

[در آیه 3 سوره نجم می فرماید:] وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ هَرَّحَهُ مَنْ مِی گویم وحی است. خب بفرمایید هرچه کار می کنم چه؟

دست علی را گرفتم و بلند کردم چه؟ دستور بوده. اگر گفتم اینجا پیاده شوید، در آن گرما، گرم بود، ساعت ده صبح ایشان از اسب یا شتر پیاده شده و گفته متوقف شوید. همه متوقف شدند. آنهایی که جلو رفتند را بگویند برگردند. آنهایی که عقب هستند برسند. بعد هم نماز ظهر را آنجا خوانده اند و ایشان یک خطبه خوانده. همه اینها طبق دستور است. ذره ذره اش ها. ذره ذره اش طبق دستور است.

خب. چه عرض می کردیم؟ گفتیم ایشان در دوسال آخر عمرش دارد می کوشد برای آینده ملت و امتش کسی را مشخص کند و بر جای خودش بگذارد که آن کس بتواند دقیق راه ایشان را ادامه بدهد. نه از روز اول کج کند. نه دقیق به همان راه برود. ایشان در این دو سال آخر می کوشد. از اول به فکر بوده. یعنی باز بفرمایید که خدا فرموده که در این فکر باش. بالخصوص این دو سال آخر. این عرض دو سه هفته گذشته بود.

حرفی که امروز می خواهم عرض کنم: سوره مائده آخرین سوره ای است که بر پیغمبر نازل شده است. اینجور می گویند که وقتی این سوره نازل شده بود، هفتاد هزار فرشته به همراه این سوره آمده اند. در این سوره مهم ترین حرف های آینده گفته شده. آیه **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** اول این سوره است. [آیه 3] **يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ** در این سوره است. [آیه 67] **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ** در این سوره است. [آیه 55] **تَكْ وَ تَوَكَّلْ** در سوره های دیگر هم حرف داریم.

مثلاً **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ** را در سوره احزاب داریم. [آیه 33] یعنی چه؟ **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ** چه بود؟ آیه تطهیر. آیه تطهیر است. و در سوره نساء داریم. حالا سور دیگر داریم. اما در این سوره حرف های خیلی اساسی آمده. همه اینها تعیین کننده است. ببینید فرموده **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** امروز دین را بر شما کامل کردم. در قرآن جای دیگر همچنین حرفی نداریم. حالا با مقدمات و موخراتش دیگر. **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا** ولی شما خداست. ولی شما خداست.

دقت کنید. در روز غدیر هم پیامبر ولی آینده را معین کرد. یا عبارت را عوض کنیم. اولی الامر. بعد از من اولی الامر کیست؟ فرمود **أَلَسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ؟** آیا من ولی امر شما نیستیم؟ صاحب اختیار. یعنی اگر شما داری زندگی می کنی، همه کارهایت در اختیار خودت است دیگر. می خواهی امروز این کار را بکن، می خواهی آن کار را بکن. می خواهی این کسب را انتخاب کن، می خواهی آن کسب را انتخاب کن. می خواهی اینجا خانه انتخاب کن، می خواهی آنجا انتخاب کن. میخواهی این ازدواج را بکن می خواهی نکن. این درس را بخوان آن درس را بخوان.

اما وقتی من یک حرفی زدم و یک دستوری از جانب من رسید، آنجا دیگر اختیارت برداشته می شود. در آنجایی که من یک چیزی گفتم دیگر اختیار نداری. اختیار. خب کسی نظیر این نداریم. جز هذا. هذا که دستش را گرفت و در یک بلندی [نشانش داد]. امیرالمومنین را بلند نکرد. دست شان را گرفت. این آستین هایشان آستین های گشاد بود. آستین ها افتاد و بازوی هردو دیده شد. آنجا هم عرض کردیم ولی امر معین کرد. بعد از من ولی امر کیست. اختیار دار این کشور و این امت کیست.

ببینید خیلی حرف اساسی بود. شاید اساسی ترین حرف بود. **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ** هم همین بخش دوم از سخن است. پیامبر دوتا سخن فرمود. دقت کنید. دوتا سخن اصلی در خطبه غدیر فرموده. در غدیر نماز خواند و خطبه خواند. نماز و خطبه خواند. در آن خطبه دوتا حرف اصلی زده بود. این را دقت کنید. من هی تکرار کردم و تکرار می کنم. یکی فرمود مرجع شما بعد از من خاندان من هستند. مرجع دین شما. مرجع دین شما. مرجع دین شما بعد از من خاندان من اند. چه فرموده بود؟ عبارتش چه بود؟ **إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي** من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم. اگر به آنها چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید. آنها راه شما را نشان می دهند.

متأسفانه بخش بزرگی از مسلمان ها اصحاب پیغمبر را جای خاندان پیغمبر گذاشتند. معلوم است؟ اصحاب را گذاشتند جای خاندان. من کتاب های فقهی اهل سنت را دیدم. چهارتا نظریه فقهی بود. یک نظریه فقهی [اینطور بود] چرا؟ چون خلیفه اول چنین کرده و چنین گفته. یک نظریه فقهی دوم بود چون خلیفه دوم گفته. یک نظریه فقهی سوم بود. چون خلیفه سوم کرده. یک نظریه چهارم بود چون خلیفه چهارم کرده.

پیغمبر چنین چیزی نگفته بود. فرمود **إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ** من دو چیز گرانبها گذاشتم. یکی کتاب خداست و دیگری عترت من است. اهل بیت من اند. اهل بیت را هم مشخص فرمود. کجا مشخص کرد؟ بارک الله در آیه تطهیر. [در آیه 33 سوره احزاب فرمود:] **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ** یک کساء که یک چیزی مثل پتو است را روی سر خودش انداخت. حضرت صدیقه، امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین هم بودند. این حادثه در کجا اتفاق افتاد؟ در خانه ام سلمه اتفاق افتاد. ام سلمه خبر این را به عالم رساند. آنجا اتفاق افتاد که ایشان بتواند خبرش را به عالم برساند. ایشان خبر را رساند. مشخص کرد. **اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي**. اینها اهل بیت من اند. خب این مشخص شد. قرآن هم که معلوم است. دقت کنید. اینها بعد از من مرجع دین شما هستند.

در بخش دوم هم فرمود که أَلَسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ؟ آیا من ولی امر شما نیستم؟ گفتند بلی یا رسول الله. فرمود که مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلَىٰ مَوْلَاهُ. این علی ولی اوست. این هم با کم و زیادش ده بار دیگر هم فرموده بود. حالا عددش را من عرض می کنم. نمی دانم. عَلَىٰ وَلِيِّكُم بَعْدِي. عَلَىٰ وَلِيِّكُم بَعْدِي. خب. این مال چه زمانی است؟ همه اش در این دو سال آخر است. حالا آیه هم که آیه است. سوره مائده است و در اواخر عمر پیامبر نازل شده. شاید در چند ماه آخر.

آن آیه را هم یک توضیح کوچکی عرض کنیم و برویم. [در آیه 67 سوره مائده] فرمود که: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ما از بس روضه هایی که خوانده می شود را شنیده ایم، روضه ها را بلد هستیم. اما این حرف ها را گاهی بیگاهی و سالی یکی دوبار می شنویم. اگر یک جایی بخواهیم آن را بگوییم، بلد نیستیم. آیه می فرماید که يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ اَي پیامبر ما. اَي پیامبر ما. می گویند هیچ بار نام پیامبر یا آن نام مقدس را نفرموده. همیشه یا أَيُّهَا النَّبِيُّ و يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ فرموده. نام را گفته اند. اما به صورت اینکه من دارم با شما صحبت می کنم می گویم آی علی، آی حسن؛ هیچ بار اینجوری نفرموده بودند. در مورد پیامبران دیگر فرموده. مثلا [در آیه 12 سوره مریم فرمود:] يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ. مثلا. اما به ایشان نه.

یک چیز جالبی هم هست. قرآن یک بار به جان پیغمبر قسم خورده. خیلی است. خدای متعال به جان پیغمبر قسم خورده. [در آیه 72 سوره حجرات فرموده:] لَعَمْرُكَ قَسَمٌ بِهِ عَمْرُتُ. حالا این ضمنی بود. يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه که پروردگار تو به تو تبلیغ کرده است را به مردم بگو. به مردم برسان. آن که گفته بودند چه بود؟ عرض کردم اگر یادتان باشد روز نهم یعنی روز عرفه دستور ولایت امیرالمومنین آمده بود. آیه نه ها. دستور. تو باید علی را به عنوان ولی امر مسلمان ها معرفی کنی. پیغمبر می ترسید. از چه کسی می ترسید؟ از اینهایی که همیشه صف اول پشت سرش به نماز می ایستادند. همان کسی که پشت سرش است بگوید پسرعمویش است. آن رفیقش هم بگوید پسرعمویش است. یک مرتبه همه جمعیت می گویند پسرعمو است. چرا؟ چون این قانون عربی است. یک بزرگ تر قبيله وقتی یک کسی را به عنوان جانشین خودش معین می کند، یا پسرش است، یا برادرش است. یا برادرزاده اش است.

تا می گوید پسرعمویت را معرفی کردی. خب طبق همان قواعد عربی است. بابا قواعد عربی نیست. من اصلا عرب نیستم. یادتان هست. فرمود اَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ. من اولین مسلمانم. من مسلمانم. هی هم می کوشید اینها از عربیت دربیایند و مسلمان شوند. مثل ماها. ما اول ایرانی هستیم یا اول مسلمانیم؟ اول مسلمانیم. اگر [باشیم]. مردم آن حرفی که می گویند پسرعمویش است می فهمند. چون همه عرب اند. در آن همه جمعیت چند نفر مسلمان است؟ نمی دانیم. یک سلمان است. یک اباذر است.

اگر از سلمان بپرسی تو که هستی؟ می گوید من عبدالله هستم. پسر که هستی؟ مثلا پسر اسلامم. ایرانی بودنش یادش رفته. ابودر چه؟ می گوید من هم عرب بودم یادم رفته. چند تا از اینها داریم؟ کم. بقیه عرب اند تا مسلمان. بنابراین می ترسید. ببینید هیچ وقت هیچ پیامبری از اینکه بکشند و تکه تکه اش کنند نمی ترسد. اصلا نمی ترسد.

یادتان هست؟ آن آقای بزرگوار فرمود والله نترسیدم. ایشان کیست؟ یک نفر از پیروان ایشان است. یکی از پیروان امیرالمومنین و پیغمبر است. این گفته من والله نترسیدم. خودش چه؟ اصلا نمی دانم یعنی چه؟ اما از یک چیزی می ترسد. از اینکه تمام زحماتی که در طول بیست و سه سال کشیده، به یک آن، به یک آن ها؛ اگر می گفتند پسرعمویش است، به یک آن به باد می رفت. تمام زحمات.

می گفتند ایشان یک عرب است که برای ریاست آمده. بازی درآورده. حرف یزید. لعبت هاشم بالملک. همه همین را می گفتند. به یک آن. از این می ترسید. نهم دستور آمده بود. پیغمبر هی عقب انداخت. عقب انداخت. عقب انداخت. از ترس همان آقایانی که صف اول می ایستادند. البته در جنگ می رفتند عقب. می گویند در جنگ بهترین صف، صف اول است. البته در نماز جماعت هم بهترین صف، صف اول است. اما زحمت که ندارد. نماز جماعت که زحمت ندارد. در مقابل جنگ زحمتش کم است. فرمود که خدا تو را حفظ می کند. ببینید بارها پیغمبر دستور و فرمایشی فرموده بود و همه اینها به جنگ پیغمبر آمده بودند. مثل همین حج آخر عمر مبارک شان که رفته بود. در همین حج با ایشان جنگیدند. فحش دادند.